

این‌ها را می‌توان به‌عنوان یک نگاه کلی به وضعیت کشور در نظر گرفت. در ادامه به بررسی وضعیت کشور در سال ۱۳۸۸ می‌پردازیم. در این سال، دولت اصلاحات در قدرت بود و به دنبال اجرای برنامه‌های توسعه‌ای بود. در این زمینه، دولت اقداماتی در زمینه خصوصی‌سازی، اصلاحات ساختاری و توسعه زیرساخت‌ها انجام داد. با این حال، چالش‌های متعددی در این مسیر وجود داشت که در ادامه به بررسی آن‌ها می‌پردازیم.

### گفت‌وگو با مصطفی تاجزاده

**○ گفت‌مان:** خواهش می‌کنم ابتدا نظر خود را درباره تمدن و گفت‌وگوی تمدن‌ها و نظریه رقیب آن - برخوردار تمدن‌ها - به اجمال بیان فرمایید.

**○ تاجزاده:** برای فهم بهتر هر نظری (دکترینی) خوب است علاوه بر بررسی خود آن نظریه، ببینیم آن نظریه در برابر چه نظریه‌هایی ارائه شده است و افراد بر اساس چه نیازی آن را طرح کرده‌اند و در چه فضایی آن نظریه بیان شده است. دلیل توجه گسترده به نظریه‌ای، از دیدگاه جامعه‌شناختی بسیار مهم است و رأی‌ها و عقیده‌ها در این باره گوناگون است. وقتی موضوعی جدی گرفته شود، با چشم‌پوشی از منطق درونی‌اش، مهم است بدانیم چرا آن موضوع جدی گرفته شده، زیرا لزوماً حقانیت و یا حتی درستی یک اندیشه یا پذیرش آن و روی کردن نخبگان، روشنفکران، دانشگاهیان، عالمان و حتی مردم عادی به آن، ربط مستقیمی ندارد. در حقیقت، برای فهم بهتر آن نظریه اول باید دید چه نکته‌های تازه‌ای در آن هست.

درباره این‌که چرا اساساً تمدن مبنایی برای نظریه‌ای شده است، حتماً گفت‌وگوهای دیگری داشته‌اید و من بحث زیادی از آن نمی‌کنم. برای تحلیل روابط بین‌الملل یا ارائه استراتژی برای سیاست خارجی کشور در عرصه‌های مختلف شاید بهترین پاسخ این باشد: پس از فروپاشی شوروی و به طور کلی بلوک شرق و سوسیالیسم، نظریه نظم نوین جهانی طرح شد اما جدی

گرفته نشد و نپذیرفتند جهان به سوی تک قطبی شدن پیش برود. چون ناسیونالیسم هم پیش از سوسیالیسم، قدرت تدوین و توجیه مسائل بین‌المللی را از دست داده بود.

پدیده‌ای به نام «تمدن» طرح شد و به جد این پرسش پیش آمد که «آیا در عالم واقع تمدن بیش‌ترین نقش یا نقش قابل توجهی را در روابط بین‌الملل دارد تا مبنای نظریه‌ها شود؟» البته طبیعی است اگر آن را مبنا قرار دهیم، با هر تحلیلی، نشانگر آن است که تمدن‌ها را دارای هویت واحدی و به اجمال دارای هویت زنده‌ای می‌دانیم و هر تمدنی می‌کوشد تا جایگاه مناسبی در نظام بین‌المللی بیابد.

برای اولین بار کسانی «جنگ تمدن‌ها» را ارائه کردند. به عبارت دیگر، پیش از هر چیز، آن‌ها باور داشتند مهم‌ترین حادثه‌های آینده بر اساس تمدن‌ها شکل خواهند گرفت و تمدن‌ها برای ماندن و گستردن خود چاره‌ای جز چالش با تمدن‌های دیگر ندارند و باید بکوشند همبستگی درونی افراد یک حوزه تمدنی را فراهم کنند و آنان را علیه تمدن‌های رقیب و یا دشمن بسیج کنند. اگر نظریه جنگ تمدن‌ها را تنها استاد دانشگاهی یا نظریه پرداز می‌طرح می‌کرد، شاید خیلی جدی گرفته نمی‌شد، منتها چون ارائه‌کنندگان آن نقش قابل توجه و جدی در تعیین استراتژی آمریکا - بزرگ‌ترین قدرت جهان کنونی - داشتند سبب شد تا دنیا آن را جدی بگیرد، زیرا چنین فردی با آن ویژگی می‌تواند در سیاست‌های آن کشور که حداقل در برخی عرصه‌ها بزرگ‌ترین قدرت است اثر بگذارد.

از ابتدای طرح موضوع، افراد آن را نقد کردند، در تقسیم‌بندی کلی، این نقدها از دو دیدگاه بود: یکی کسانی که در اصل تمدن‌ها را مبنای خوبی برای تحلیل آرایش جهان آینده نمی‌دانستند و دوم کسانی که نقش مهم تمدن‌ها را در جهت‌گیری‌های آینده کشورها و ملت‌ها پذیرفته بودند ولی به ضرورت جنگ بین تمدن‌ها باور نداشتند. و قبل از این‌که رئیس‌جمهور ایران، گفت‌وگوی تمدن‌ها را طرح کند، اندیشمندان دیگری هم به آن پرداخته بودند و کم و بیش همین واژه‌ها را به کار می‌بردند، اما به همان دلیلی که سیاستمداران و نظریه‌پردازان به نظریه جنگ تمدن‌ها، طرح شده توسط هانتینگتون، توجه جدی کردند، به این نظریه نیز چون رئیس‌جمهور کشوری آن را ارائه کرده بود، توجه ویژه شد. رئیس‌کشوری که با انتخابات پُرشور مردمی و حمایت گسترده آنان انتخاب شده بود و آن هم از درون انقلابی که پیش از آن نگاه دنیا را به خود

جلب کرده بود. دلیل دوم که اهمیت آن کم‌تر از دلیل اول نیست این‌که، به نظر می‌آمد در دنیای کنونی تعداد زیادی از نخبگان چه ناوابسته به حکومت و چه سیاستمداران در پی آنند که روابط را در دنیا بر اساس صلح و تفاهم بنیاد نهند و سیاست‌هایشان را بر آن اساس پایه گذارند. لذا به نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها روی کردند و کوشیدند با بهره‌گیری از چنین نظریه‌ای بدون فرافکنی و چشم‌پوشی از ضعف‌های خود، دلیل شکست تمدن‌ها و ذر نهایت از بین رفتن آن‌ها را بیابند و بپذیرند که تمدن‌های مختلف می‌توانند در جهان کنونی باقی بمانند و با هم دشمنی نداشته باشند و از یکدیگر بیاموزند و زندگی را متنوع‌تر، زیباتر و صلح‌آمیزتر بخواهند.

○ **گفتمان:** شما به جایگاه نظری گفت‌وگوی تمدن‌ها در شرایط عمومی دنیا اشاره کردید اکنون اگر تعریف خاصی از آن دارید بفرمایید.

○ **تاجزاده:** اجازه بدهید آن را به همان شکل کلی بپذیریم، چون تمدن نیز مانند فرهنگ تعریف‌های گوناگونی دارد که هیچ‌گاه بر تعریف آن یا علت‌های پیدایش، اوج گرفتن یا نشیب آن، توافق نشده است. لذا اجمالاً اگر دستاوردهای مادی و معنوی جمعی ملتی را در نظر بگیریم، که به اجمال دارای گذشته مشترک، فرهنگ و آداب و رسوم مشترک باشند آن را تمدن می‌نامیم، به گونه‌ای که با این تقسیم‌بندی می‌توانیم بگوییم در دنیا چند تمدن بوده است.

○ **گفتمان:** با توجه به آن‌که تاکنون نظریه‌هایی طرح شده است که جنبه‌های فرهنگی و یا حتی سیاسی داشته اما چرا با طرح «گفت‌وگوی تمدن‌ها»، تمام دنیا آن را می‌پذیرند و حتی در سازمان ملل همگی تصویب می‌کنند تا سال ۲۰۰۱ را سال گفت‌وگوی تمدن‌ها بنامند با آن‌که نظریه یادشده هنوز خام و در مراحل اولیه است. آیا این مسأله نشانگر وجود نیاز به آن و خلأ در جهان نیست؟

○ **تاجزاده:** به نظر من، باید به یک نظریه با توجه به میزان انسجام درونی آن نظریه و مطابقت آن

با واقعیات جهان معاصر آنکه تا چه میزان می‌تواند مشکلات را حل کند نگریم. این‌که در گستره جهانی از این نظریه اقبال شده، این مسأله نشان‌دهنده آن است که در آن جامعه یا در سطح بین‌المللی خلأیی هست زیرا این حوزه، حوزه فلسفی نیست که فقط منطق درونی دو فکر با هم رقابت کنند تا تبیین ویژه‌ای از جهان ارائه کنند. بحث از این واقعیت است که پذیرش نظریه‌ای از سوی تعداد قابل توجهی از دانشمندان بیانگر آن است که نظریه‌های موجود، به هر دلیلی، از تبیین مسائل فعلی و یا ارائه راه‌حلی برای مشکلات کنونی چه در سطح ملی و چه در سطح بین‌المللی، ناتوان است. از دید جامعه‌شناختی روی کردن به نظریه‌ای حتماً نشانگر ناتوانی اندیشه‌های موجود است نه آنکه اندیشه جدید بهتر از پیش می‌تواند از عهده تبیین برآید یا مشکلات را برطرف کند. این‌ها پس از مدتی آشکار می‌شود، باید مرحله‌ای بگذرد و بحث‌های نظری در آن پاره بشود و بعد نتیجه‌های آن را در عالم واقع بررسی کنیم. اما در مورد خود «گفت‌وگوی تمدن‌ها» من هم قبول دارم که تا حد زیادی خام است اما تواناست که به سوی پختگی برود.

شاید پیش‌فرض مطلب این باشد که تمدن جدید مسائلی را برای همه بشریت ایجاد کرده است، چه مثبت و چه منفی، این مسائل زاینده پیشرفت است و نمی‌توانیم برخی از ابعاد تمدن جدید را بپذیریم و برخی را نه. و ما فرهنگ‌ها و تمدن‌های گوناگونی را در جهان کنونی داریم که نه تنها برای زیبایی و تنوع باید آن‌ها را حفظ کنیم که باید برای مشکلات فعلی بشر، که روزبه‌روز همگانی‌تر و جهانی‌تر می‌شود، از درون آن تمدن‌ها و گفت‌وگوها و داد و ستد آن‌ها چاره بجویم تا مشکلات را به کم‌ترین میزان ممکن برسانیم و زندگی را برای بشر تحمل‌پذیرتر کنیم. با این پیش‌فرض، گفت‌وگوی تمدن‌ها، ضرورت می‌شود نه امری خوب و زیبا که بهتر است آن را انجام دهیم. به سخن دیگر، گفت‌وگوی تمدن‌ها ضرورت است چون اگر تمدنی بخواهد چاره مشکلات آدمی را بیابد باید از تمدن‌های دیگر نیز باری بجوید وگرنه اگر تمدنی بکوشد به تنهایی چیره شود مشکلات را به مراتب بیشتر می‌کند و بشر را گرفتار می‌سازد.

از دید پشتیبانان لیبرال دموکراسی [آزادی خواهی مردم‌سالار] تنها راه و تنها شیوه حکومت، حکومت لیبرال و دموکراسی است که بشر هم باید به آن برسد و هیچ‌گیزی از آن نیست و هر جایگزینی محکوم به شکست است. در عرصه فرهنگی و تمدنی هم باید فرهنگ و تمدن غالبی

باشد همچنان که اقتصاد دارد جهانی می‌شود تمدن هم باید جهانی شود و طبیعتاً همان کسانی که در آن عرصه‌ها پیشرو بوده‌اند باید در این عرصه هم باشند. یعنی فرض آن‌ها این نیست که مانند اقتصاد جهانی یک فرهنگ و تمدن باید جهانی شود که مثلاً می‌تواند متعلق به هند یا چین باشد یا کسانی دیگری که لزوماً پیشرفت‌دهندگان تکنولوژی نیستند؛ آنان تمدن‌های دیگر را رو به مرگ می‌دانند و یا سومی که اگر توانا به ادامه حیاتند باید از بین بروند و تنها یک فرهنگ و تمدن می‌تواند گرفتاری‌ها را حل کند.

○ **گفتمان:** درباره گفت‌وگوی تمدن‌ها اتفاقاً شاید یکی از اختلافات اساسی تقسیم تمدن‌ها به تمدن فعال و منفعل است. تمدن فعال، تمدن صنعتی است که به تدریج با حُسن استفاده یا سوء استفاده از آنچه که خودش به فرو ریختن دیوارهای ارتباطی تعبیر می‌کند، در جامعه‌های دیگر و حتی جامعه‌های عقب افتاده نفوذ می‌کند. در این میدان، گفت‌وگوی تمدن‌ها، در حقیقت چیزی نخواهد بود غیر از بررسی تمدن‌شناسانه؛ همان‌گونه که در مردم‌شناسی، مردمان ابتدایی و بومی محلی را مطالعه می‌کنند. در حقیقت فرهنگ‌ها و تمدن‌ها با هم تعارف می‌کنند و آن چیزهایی را که از تمدن صنعتی عقب مانده و با آن ناسازگار است، عرضه می‌کنند و باید در چارچوب مردم‌شناسی فرهنگی با هم چالش و گفت‌وگو کنند و تمدنی ابتدایی را مطالعه کنند. این رهیافت اصلی کسانی است که به گفت‌وگوی تمدن‌ها خوش بین نیستند.

اما نظریه دیگری نیز هست که معمولاً در ایران از آن دفاع می‌کنند و نیز کسانی که تعهد و بستگی به فرهنگ بومی و ملی خود دارند آن را می‌پذیرند. اینان نمی‌پذیرند تمدن صنعتی، تمدن چیره است و می‌تواند نفوذ کاملی در جامعه‌ها کند و می‌گویند گرچه بخش‌هایی از تمدن صنعتی در جامعه‌ها راه می‌یابد اما عناصر مهمی از تمدن خودی هیچ‌گاه عقب نمی‌نشینند و این‌گونه نیست که تمدن خودی منفعل باشد، بلکه فعال است و می‌تواند عرض اندام کند. اگر از دیدگاه مذهبی بنگریم تمدن اسلامی، مسیحی یا بقیه تمدن‌های شرقی و غربی کاملاً فعال بوده‌اند.

اینان به اثرگذار بودن تمدن خودی باور دارند، اما واقعیت آن است که میدان نابرابر است. تمدن‌ها مثل دو گشتی گیرند که ممکن است وزن آن‌ها یا قدرت جسمانی‌شان نابرابر باشد. به هر

شکل، فرهنگی که دوران افول و یا رکود زیادی را گذرانده است و در میدان جهانی کار زیادی نکرده است باید آماده شود تا بتواند در برابر فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر مقاومت کند تا گفت‌وگو انجام شود.

سؤال مشخص من این است که ابتدا نظر خودتان را درباره این دو رهیافت بیان فرمایید. سپس با فرض پذیرش آن دو رهیافت، بفرمایید چه باید کرد تا به طور مثال تمدن شرق یا تمدن اسلامی قدرت گفت‌وگو با تمدن کنونی را داشته باشد.

○ تاج‌زاده: همان‌طور که فرمودید این دو رهیافت کلیشه‌ای، هست. به زبان دیگر، حداقل در غرب باور دارند که تمدن غربی یک واحد تجزیه‌ناپذیر است، هرکه تکنولوژی می‌گیرد باید اثر هم بپذیرد، دیر و زود دارد اما سوخت و سوژ ندارد. یا باید آن کشور، صنعتی و در نتیجه غربی شود، یا این‌که صنعتی نشود و همان فرهنگ و تمدن خود را نگاه دارد. آنان پیش‌فرض‌شان این است که صنعتی شدن موجی جهانی است چون موج مردم‌سالاری جهانی است، در نتیجه به طور طبیعی فرهنگ آن را هم خواهند پذیرفت. گرچه برخی از آنان با تسامح بیش‌تر معتقدند روند طبیعی و تاریخی به این سو خواهد بود. بعضی هم معتقدند این روند شتاب‌پذیر است و سخن‌گویان از جنگ تمدن‌ها هم به گونه‌ای این روش دوم را پیشنهاد می‌کنند و در واقع نیروها را برای مقابله با تمدن‌های موجود بسیج می‌کنند تا آن تمدن شتاب بگیرد. البته به اینان باید گفت در ذات این تفکر ضعف وجود دارد زیرا اگر آن‌گونه که شما می‌گویید تمدن شما کلیت واحدی است که دیر یا زود همه‌گیر خواهد شد، چه لزومی دارد که فرهنگ‌ها و تمدن‌های دیگر را دشمن بشمارید. همان جنگ سرد گذشته بین آمریکا و شوروی را بین دو تمدن ایجاد کنید که یک تمدن آن رو به مرگ است و به طور طبیعی خواهد مُرد و در نهایت به قول شما باید آن را در موزه‌ها گذارد. اگر تمدن شما که آن را چیره و غالب می‌دانید، همبستگی درونی دارد، چرا می‌خواهید با دشمن تراشی آن را همبسته کنید. در درون تمدن غرب نیز چالش‌های جدی وجود دارد. گرچه اموری هستند که پیش از همه در تمدن غرب پدید آمد و چون با طبع بشری سازگار است قطعاً عالم‌گیر خواهد شد.

از نظر من مشروعیت الهی نیز هست، همان‌طور که تکویل مسیحیت را نظام دموکراسی الهی

می‌دانست، چیزهایی مثل مردم‌سالاری، این‌که هر کشوری قانون اساسی داشته باشد، به انسان، آزادی و کرامت او توجه شود، حرمت آدمی پاس داشته شود، حکومت، برخاسته از مردم باشد و... که این‌ها همه با طبع جامعه‌های جدید سازگار است. این‌که سطح سواد بالا رفته، ارتباطات نزدیک‌تر شده و شهرنشینی گسترده شده است سبب شده انسان خود را صاحب حق بداند و چون خود را صاحب حق می‌داند طبیعی است که به سوی مردم‌سالاری حرکت کند. این‌ها درست است و به نظر ما جهانی می‌شود و مقاومت در برابر آن محکوم به شکست است و به طور قطع هر نظام سیاسی که بخواهد مردم را در نظر نیاورد، حتماً شکست می‌خورد و آینده از آن مردم است. این را و جهانی شدن در صنعت را، دنیا اجمالاً پذیرفته است. اما اگر بخواهیم از آن نتیجه بگیریم که نگاه ما به انسان، جهان، خلقت و خدا باید یکی شود تا از این پدیده استفاده کنیم، به نظر من ادعای گزافی است که با واقعیت‌ها هم سازگار نیست. دلیل آن انقلاب اسلامی، انقلابی مذهبی، در پایان قرن بیستم است که شگفتی بسیار آفرید، و یا به قول خودشان رشد بنیادگرایی نه تنها در بین مسلمانان بلکه در بین پیروان تمامی ادیان، مسیحی، یهودی و حتی بودایی و هندو؛ یا موج توجه به معنویات و تفسیرهای اخلاقی و باطنی از امور که روز به روز در حال گسترده شدن است از دلایل دیگر ماست که با آن ادعاها سازگاری ندارد. بنده به اجمال عقیده دارم این‌ها کلیتاً به هم پیوسته‌ای نیست که پذیرش یکی، پذیرش بقیه را در پی داشته باشد.

اما سخن با کسانی است که تمدن جدید را اساساً نمی‌بینند. باید گفت بخش‌هایی از تمدن جدید، جهانی است و حتماً دنیا را فرا می‌گیرد چه حکومت به نام اسلام باشد چه به نام غیر اسلام. ظرف حکومت اسلام هم همین چیزهایی است که ما پذیرفته‌ایم: قانون اساسی، رأی ملت، پارلمان و چیزهای دیگری که در سطح بین‌الملل رخ می‌دهد. یعنی می‌شود این‌ها را پذیرفت و باید پذیرفت و ایستادگی هم سودی ندارد. اتفاقاً اگر ایستادگی کنیم هم جنبه‌های جهانی و بشری و هم جنبه‌هایی که جهانی نیست به ما تحمیل می‌شود، اما اگر عاقلانه حرکت کنیم می‌توانیم گزینش کنیم و آن جنبه‌های جهانی را تشخیص دهیم و بپذیریم و از فواید آن سود ببریم و نیز چیزهای مثبتی را که در بین ما هست حفظ کنیم و به دیگران ارائه دهیم. اما درباره این‌که چه کاری باید بکنیم...

در عالم واقع همان‌گونه که شما می‌فرمایید یکی از این تمدن‌ها از ابزارهای قدرت مادی برخوردار است، تکنولوژی، اقتصاد، ارتباطات و روابط بین‌الملل و بسیاری ابزارهای دیگر دارد. اما آن‌گونه که ما به انسان می‌نگریم، فکر می‌کنیم همان آدمی که آن ابزارها را دارد به چیزهایی دیگر نیازمند است و چیزهایی را ندارد. از این سو ما بسیاری از ابزارها را نداریم - گرچه امکانات مادی و خداداد زیادی داریم که بالقوه ما را قدرتمند می‌کند، چه به لحاظ موقعیت سیاسی جغرافیایی (ژئوپولیتیک) و چه به لحاظ معادن، منابع، و نیز برای بهره‌گیری از آن ابزارها می‌توانیم از کشورهای غیر غربی پیشرفته سود ببریم - اما ما چیزهای دیگری داریم که دنیا تشنه آن است و این می‌تواند اساس داد و ستدی باشد که هر دو طرف سود ببرند. و در واقع نتیجه گفت‌وگوی تمدن‌ها پیروزی همگان است. برخلاف دیدگاه اول که قوت یکی در گرو ضعف دیگری است. در جنگ تمدن‌ها، هر تمدنی با ناتوانی تمدن دیگر نیرومند می‌شود. اما در گفت‌وگوی تمدن‌ها همه حضور دارند و همه از جنبه‌های مثبت استفاده می‌کنند. این، هم زندگی را زیباتر می‌کند و هم آن را تحمل‌پذیرتر و هم پیشرفت را امکان‌پذیرتر.

چاره بسیاری از گرفتاری‌های یک تمدن به گونه‌ای در تمدن دیگر نهفته است. مثلاً بحران خانواده و یا اخلاق جدی است و باید هم راهی یافت و نمی‌تواند همین‌گونه بماند. این سخنان دیگر شعار نیست بلکه بحث‌های جدی درون یک تمدن است و اتفاقاً یکی از بهترین نقدها را بر نظریه جنگ تمدن‌ها، خود اندیشمندان غربی و آمریکایی به دست داده‌اند. می‌گویند بزرگ‌ترین خطر این فکر آن است که از خودش غافل می‌شود و به رقیب می‌پردازد، رقیبی که معلوم نیست دشمن باشد و شاید هم دوست باشد اما اگر آن را دشمن هم بینداریم بزرگ‌ترین ضعف این نظریه، فرافکنی آن است و این‌که از ضعف‌های درونی خود ناآگاه می‌ماند و زمانی آگاه می‌شود که ممکن است مانند شوروی ناگهان متلاشی شود. یعنی امکان نقد خود را از بین می‌برد. و به نظر من تمدن غربی چون بخوبی توانسته خود را نقد کند تاکنون سرپا ایستاده است و اگر این امکان را از خود بگیرد گرفتاری‌های بسیار جدی نهفته در درونش برایش دردسرافزین می‌شود و با دشمن‌سازی آن‌ها را نادیده می‌گیرد و به اصطلاح در کوتاه‌مدت صورت مسأله را پاک می‌کند. با این پندار که همه ما هم‌بسته و نیرومند و برحق هستیم و روند تاریخ هم به سود ماست و دیگران هم رو به افولند و سرنوشت‌گریزناپذیرشان هم نابودی است، از کاستی‌های درونی خود



چشم می‌پوشند یعنی از یک طرف آن کاستی‌ها و از سوی دیگر نیازمندی‌های همین تمدن برخوردار از ابزارهای قدرت، که برخی از آن‌ها بالفعل هم نیستند، توان پاسخ‌گویی به تمامی خواسته‌های بشر امروزی را از او می‌گیرد که البته از نابرابری فضا هم می‌کاهد.

مثالی بزنم، اگر به کشوری که در آن انقلاب شده است توجه کنید و یک سال پیش از انقلاب آن را بررسی کنید می‌بینید همه ابزارهای مادی و قدرت در دست رژیم پیشین است اما در نگاه عمیق‌تر می‌بینیم چیزی در آن کشور نبوده است. گرچه رژیم دیکتاتور همه ابزارها را داشته است اما چیزی کم بوده، همه رژیم‌های قبل از انقلاب دیکتاتورند و اصلاً به خاطر دیکتاتوری انقلاب می‌شود و در نظام آزاد، انقلاب معنا ندارد. در ظاهر همه چیز در اختیار آن‌هاست و طرف دیگر هیچ چیز ندارد. شاید تعبیر مارکس، تعبیر خوبی باشد که از روابط بین‌المللی عکس‌برداری نشود، فیلم‌برداری شود.

به باور من نه تنها گفت‌وگوی تمدن‌ها در کشورهایی مثل ایران، اکثریت افکار عمومی و حتی قلب‌ها را به خود جلب و جذب کرده است بلکه در درون تمدن غربی هم کسانی که از این فکر حمایت می‌کنند بیش‌تر از آنانی هستند که از جنگ تمدن‌ها طرفداری می‌کنند. همین‌ها ابزار قدرت ماست یعنی پیامی که داده می‌شود در سطوح مختلف جواب می‌یابد حتی در بین سیاستمداران، و این‌ها ابزارهای قدرت است متنها نه قدرت مادی که بشود دید. بنابراین صحنه خیلی نابرابر نیست البته بسیار مشکل است. غفلت، سهل‌انگاری، امید بستن به نتیجه طولانی روند تاریخی و غیره می‌تواند اسم مهلکی برای کشور ما باشد. لحظه، برای ما ارزشمند است. همه مسائل دنیا پُرشتاب شده است لذا کار سختی در پیش داریم به ویژه ما که پرچم‌دار این فکر شده‌ایم.

از سوی دیگر هنوز در جامعه ما افرادی هستند که متحجرانه و قشری به مسائل می‌نگرند، نه تنها پاسخ‌گوی قرن بیستم نیستند، که از عهده پاسخ‌گویی به مشکلات قرن شانزدهم و هفدهم نیز بر نمی‌آیند. هم‌اکنون نیز این فکر را توطئه می‌انگارند، که می‌خواهند ما از حقانیت خود دست برداریم یا اسلام را دین حق ندانیم یا شکست حتمی دشمن را به تأخیر نیندازیم یا این نظریه را اصلاً دشمن در ما ایجاد کرده است و ما منطق دشمن را پذیرفته‌ایم.

این مشکل داخلی ماست. لذا ما باید راهکارهای خوبی بیابیم تا به رغم گذشت زمان بتوانیم

این اندیشه را همچنان جذاب و تازه نگاه داریم و گرنه می‌گویند «خوش درخشید ولی دولت مستعجل بوده و یا می‌گویند موج سیاسی بود که راه افتاد و بعد پایان یافت.

○ **گفتمان:** شما به نکته جالبی اشاره کردید که خوب است بیش‌تر در مورد آن توضیح دهید. در ابتدا سرنوشت بلوک شرق و شوروی را یادآور شدید و نیز گفتید غربی‌ها از نظریه جنگ تمدن‌ها سخن می‌گویند چون ابزار مادی آن را در اختیار دارند و نیز اثر تمدن صنعتی خودشان را در جامعه‌های دیگر می‌بینند. و نیز اشاره کردید که این‌ها ممکن است به همان مشکل تاریخی سوسیالیسم گرفتار شوند. اما دوره‌بندی‌های تاریخی معمولاً با امور واقع و عینی سازگاری چندانی ندارند و حتی به دوره‌بندی سه‌گانه کنت از تاریخ... خدشه‌های جدی وارد کرده‌اند و مثلاً نمونه‌ای مثل یونان را مطابق آن دوره‌بندی ندانسته‌اند. بنابراین مشکل بتوان به جبر تاریخی یا دوره‌بندی تاریخی باور داشت، گرچه شاید بشود گفت، جنگ تمدن‌ها چنین باوری را ایجاد می‌کند، و این سخن که یک دوره تاریخی پایانش به کجا می‌رسد و به کجا منتهی می‌شود و یا آن‌که اروپا و تمدن صنعتی هم از همان سوراخی که شوروی گزیده شد، گزیده می‌شود، سخن خدشه‌پذیری است و در حقیقت نظریه گفت‌وگوی تمدن‌ها می‌خواهد در برابر آن بایستد، برخلاف نظریه جنگ تمدن‌ها که مثلاً پیش‌بینی می‌کند تمدن‌ها قطعاً به این دام گرفتار می‌آیند و دیدیم که پیش‌بینی‌های مارکس و آن پنج دوره تاریخی او به کجا رسید و این سخنش که پرولتاریا در برابر بورژوازی ایستادگی می‌کند و با گذار از دالان سوسیالیسم به کمونیسم می‌رسند حتی در مهم‌ترین کشور سوسیالیستی یعنی شوروی رخ نداد زیرا اکثر مردم آن کشور دهقان بودند نه کارگر.

همچنین اندیشه گفت‌وگوی تمدن‌ها بیش از همه خود جامعه‌های صنعتی را یاری می‌کند. لذا با توجه به مطالب پیش‌گفته خواهش می‌کنم نظر خودتان را بفرمایید.

○ **تاج‌زاده:** الان یکی دو دهه است که در جامعه غربی چه آمریکایی و چه اروپایی از پایان ایدئولوژی صحبت می‌کنند و می‌گویند دوران ایدئولوژی به پایان رسیده است و باید دنیا را به نوعی دیگر دید. من به آثار سیاسی و اجتماعی این فکر کاری ندارم و از این بحث نمی‌کنم که آیا

جامعه‌ای می‌تواند بدون ایدئولوژی باشد و یا اصلاً سیاست بدون ایدئولوژی امکان‌پذیر است یا نه. اما جنگ تمدن‌ها نگاهی صددرصد ایدئولوژیک به جهان است و نوعی جزم‌اندیشی و مطلق‌گرایی در آن نهفته است که در اندیشه رقیبش (گفت‌وگوی تمدن‌ها) مطلقاً دیده نمی‌شود. در این نگاه، دشمن‌تراشی در اوج است و اصلاً دنیا را بر اساس دوست و دشمن، خودی و غیر خودی تقسیم می‌کنند.

○ **گفتمان: دیدگاه هابزی بر آن حاکم است؟**

○ **تاج‌زاده:** اصلاً جنگ تمدن‌ها تجلی دیدگاه هابز است که در سه قرن بعد از هابز بر روابط بین‌الملل حاکم بوده و اکنون نظریه‌پردازی شده است. جنگ تمدن‌ها چیزی شبیه به کاری است که ماکیاول در عرصه سیاست داخلی کرد و توجه می‌کند که در دنیا چند دشمن قدرتمند هستند و نمی‌توانند از هم چیزی یاد بگیرند و با هم زندگی مسالمت‌آمیز داشته باشند، پیروزی یکی شکست دیگری است و حتماً باید جنگ کنند و طبعی است که در جنگ، جاه و مقام، مهمترین اصل برای هر انسان است و تو باید برای خودت بجنگی و دیگران را نابود کنی و این قطعاً تفکر هابزی است و نیز به نظر من بیان همانی است که ماکیاول در سیاست داخلی می‌گفت و آن نگاه، نگاه اصالت قدرت بود امروز هم اصالت با قدرت است؟ چون ما قدرتمندتر هستیم باید بمائیم و دیگران از بین بروند.

نگاه دوم در تقسیم‌بندی‌های غربی شاید به نگاه کانت نزدیک‌تر باشد و به هر حال نگاهی اخلاقی و انسانی به مسأله است. در دنیا قدرت‌های گوناگونی هستند که می‌توانند و نه تنها می‌توانند، که باید بتوانند هنر زیستن با هم و داد و ستد کردن با هم را بیاموزند تا زندگی راحتی داشته باشند. و همان‌گونه که تکویل می‌گفت بزرگ‌ترین هنر انسان معاصر، به رغم گسترش اختلاف‌ها و تمایزها و تفاوت‌ها، هنر زیستن گروهی است و هر ملتی که نتواند این هنر را در درون خود پرورش دهد به خاطر تمایزها به سوی تلاشی پیش می‌رود.

در عرصه بین‌المللی علاوه بر فرهنگ‌ها و تمدن‌ها، کشورها و ملت‌ها هم حاضرند، ناسیونالیسم هنوز هم نابوده نشده است و حضور فعالی دارد و به رغم این نظریه‌پردازی، مهمترین

عنصر تعیین‌کننده در جهت‌گیری کشورها، منافع ملی است یعنی هنوز هم بسیاری از کارهای آمریکا را می‌شود در تعارض با اروپا فهمید، آن‌جا که منافعشان سازگار نیست. و بسیاری از رفتارهای آنان با کشور ما بر اساس آن نظر است که غرب برخورد یگانه‌ای با ایران داشته باشد. اما می‌بینیم که نگاه آمریکا و اروپا تفاوت‌هایی هم دارد و اگر ژاپن را هم جزو تمدن صنعتی بدانیم او نیز جور دیگری رفتار می‌کند.

می‌خواهم بگویم جنگ تمدن‌ها درست مثل آن ایدئولوژی‌هایی است که ضعف خود را با تیز کردن شمشیرهاشان و برجسته کردن ابعادی از واقعیت اما نه همه واقعیت، می‌پوشانند و با ایجاد دشمنی خود را حفظ می‌کند و این تفکر معتقد است که هنوز هم در عرصه بین‌المللی همان نظر هابز حاکم است.

#### ○ گفتمان: یعنی اصل تنازع بقا؟

○ تاج‌زاده: بله اصل تنازع بقا یعنی همان اصل قدرت؟ یعنی امکان ندارد بتوان تکنولوژی را از غرب گرفت و فرهنگ انسانی خود را حفظ کرد.

من به آنانی که می‌خواهند فرق این مسأله را بدانند پیشنهاد می‌کنم مقدمه ابن‌خلدون را بخوانند او قبل از تمدن به شهر می‌پردازد و نشان می‌دهد همین که چند روستا به یک شهر تبدیل می‌شوند، به هر علتی، مناسباتی درون آن شکل می‌گیرد که از آن گروه و قوم خاصی نیست و نتایجی دارد و بسته به آن‌که چه فرهنگی آن‌جا باشد و چه کشور و مردمی باشند، بخش‌هایی کم و زیاد می‌شود. من از آن سخن، همیشه در این فکر بودم و هستم که با دید عمیق جامعه‌شناختی شاید بشود تحلیل کرد که بسیاری از چیزهایی که به نام غرب طرح می‌کنند، نتیجه طبیعی تمدن است که البته چون آن‌ها زودتر به آن رسیدند برتری دارند و در این تردید است که همه این‌ها غربی باشد. علاوه بر این اگر به سابقه تاریخی هم بنگریم وقتی اسلام آمد تمدن‌ها و فرهنگ‌های دیگری هم بود که البته قدرت آن روزشان از امروز بیش‌تر بود اما آن‌ها به تجزیه باور داشتند و عصر زرین تمدن اسلامی زمانی ایجاد شده که توانستند با هر ملتی داد و ستدی کنند مثلاً از هند چیزی را بگیرند و یا مثلاً از کشور ما حکومت‌داری و فلسفه‌اش را آموختند، از هندی‌ها نوعی

عرفان و صوفی‌گری را؛ و یا آن‌که حکمتشان در فرهنگ ما بی‌اثر نبوده است و می‌کوشیدند این‌ها را گسترش دهند.

اتفاقاً ما چون نگاه انسانی و همه‌جانبه و واقع‌بینانه‌تری داریم احتمال خطای ما کم‌تر از کسانی است که بخش‌هایی از واقعیت را پُررنگ‌تر می‌کنند و سیاست‌های خود را بر اساس آن تدوین می‌کنند. اگر شکست بخورند کلیت فکرشان شکست خورده است اما ما چون معتقدیم همه بهره‌ای از حق دارند - گفت‌وگوی تمدن‌ها به همین معناست - می‌توانیم از دیگران بیاموزیم، همواره در یادگیری هستیم و با اعتماد به نفس، هاضمه قوی داریم که می‌توانیم چیزهای دیگری را جذب کنیم و هرگاه به چیزی نیازمند بودیم به دنبال آن برویم و آن‌چه سودمند است را بگیریم و به دیگران پیام دوستی بفرستیم و این پیام نه تنها در کشور خودمان که در تمدن مقابل هم پژواک گسترده‌ای دارد. مردمی که از جنگ و گریز و درگیری خسته‌اند می‌توانند از بسیاری از دستاوردهای دنیای معاصر بهره بگیرند. در مقابل، آن یکی می‌خواهد با دشمنی، همبستگی اجتماعی خود را حفظ کند و پیروزی خود را در شکست دیگری می‌بیند و در نتیجه از بسیاری از کاستی‌های خود غفلت می‌کند و زمانی متوجه می‌شود که در درون خود با بحران‌های بزرگی روبه‌رو شده است و خودش لزوماً پاسخ آن را ندارد.

به نظرم در لوموند یا یکی دیگر از نشریه‌های فرانسوی مطلب بسیار زیبایی را خواندم، باید دانست غرب یک کلیت نیست، بین آن‌ها نیز اختلاف است، در کشورهای غربی اندیشمندان دیدگاه‌های گوناگونی دارند و این جوهری نیست که گفت‌وگوی تمدن‌ها همه‌اش از آن‌ها باشد و همه اندیشمندان غربی از جنگ تمدن‌ها طرفداری می‌کنند. آن‌جا نوشته بود از دو دوندۀ ماراتن، یکی چند متر مانده به پایان، بدحال شد، افتاد و تسلیم شد اما به اشتباه نپنداریم که رقیب، قهرمان تازه‌نفس و قهرمانی است که می‌تواند ماراتن دیگری را شروع کند، اتفاقاً ممکن است آن یکی هم به سرنوشت قبلی دچار شود اگر همان‌گونه به جامعه بنگرد و همان غفلت‌ها را درباره بحران‌های درونی‌اش داشته باشد و بکوشد با فرافکنی، بحران را اتدکی به تأخیر اندازد.

هر انسجامی که بر اساس دشمن ایجاد شود از دید جامعه‌شناختی به غفلت از ضعف‌ها می‌انجامد. هرچه بتوانیم محورهای دیگری، محورهای البانی، برای همبستگی بیابیم و مجبور شویم نقادانه‌تر خود را تحلیل کنیم به طور طبیعی به کاستی‌هایی می‌رسیم که در شرایط دیگر

اصلاً به آن توجه نمی‌کردیم. کاستی‌هایی که در آینده نزدیک همه هستی و کیان ما را آسیب‌پذیر و تهدیدپذیر می‌کند.

جمله آخر من این‌که، گفت‌وگوی تمدن‌ها دربردارنده این است که همواره یک چشم‌ت به دیگران و یک چشم‌ت به خودت باشد. آن‌که نگاهش فقط به طرف مقابل است و خودش را نمی‌بیند زمانی با بحرانی در همه نظامش مواجه می‌شود.

○ **ناج‌زاده:** شاید برخی با شنیدن «گفت‌وگوی تمدن‌ها» به اشتباه بگویند هر تمدنی ناتمام است، پس چگونه می‌توانند با یکدیگر گفت‌وگو کنند. این‌گونه نیست که تمدن ما، کامل باشد؛ معنای این واژه این است که ما آدمیان می‌توانیم بسیار خردمند شویم ولی همان‌گونه که پیشینیان به ما پند داده‌اند باید با مطالعه تاریخ، خود را در خود دیگران شریک کنیم. جمله‌ای از حضرت علی (ع) معروف است که می‌فرماید من چنان در تاریخ گذشتگان کنکاش کردم، که گویی با آدمیان از ابتدا تا کنون زیسته‌ام. ایشان می‌خواستند تجربه‌های خود را غنی کنند.

گفت‌وگوی تمدن‌ها را - اگر فرض کنیم تمدنی وجود دارد - باید در حوزه تمدنی و فرهنگی خودش طرح کنیم و نمی‌توان از گفت‌وگوی تمدن‌ها، مستقیم به سیاست خارجی کشور پل زد و آن را تنها بر اساس گفت‌وگوی تمدن‌ها تحلیل کرد زیرا جز گفت‌وگوی تمدن‌ها، عوامل سیاسی و اجتماعی و اقتصادی بسیاری وجود دارد که در روابط بین‌الملل اثرگذار است.

گفت‌وگوی تمدن‌ها به این معناست که آدمی با مشکلاتی مواجه است و نیز تجربه‌ها و نوآوری‌هایی دارد اما برای آن‌که هر کدام از ما مستقل از دیگری هر چیزی را تجربه کنیم و یا لوازم مورد نیاز را ابداع کنیم، زمان کافی وجود ندارد. باید همواره در داد و ستد باشیم و آن‌چه را دیگران یافته‌اند بگیریم و آن‌چه را خود به آن دست یافته‌ایم به دیگران بدهیم که اگر غیر این باشد شتاب مشکلات، بیش‌تر از نوآوری‌ها می‌شود.

من فکر می‌کنم ما و جامعه ما دیگر آن نگاه پیشین را نداریم؛ نگاهی که برخی روشنفکران و بزرگان و یا سیاستمداران ما در گذشته داشتند. در زمان‌های خاصی به ویژه در دوره‌ای که ما در عرصه اجتماع و سیاست نظام نقش چندانی بر عهده نداشتیم و گاه یک‌سویه فکر می‌کردیم؛ می‌پنداشتیم با اتفافی ساده، مثل سقوط رژیم شاه، همه گرفتاری‌های کشور حل می‌شود و اگر

تعدادی افراد خوب و دین‌دار و متخصص بر سر کار می‌آمدند کشور دیگر گرفتاری نخواهد داشت. وقتی انقلاب پیروز شد و ما بر سر کار آمدیم، چشم‌مان به اموری باز شد که هیچ امکانی در قبل برای آشنایی با آن‌ها وجود نداشت.

مبنای گفت‌وگوی تمدن‌ها این است که گرفتاری‌ها می‌تواند پُرشتاب‌تر از تجربه‌ها و ابداعات باشد و بشر با رشد تکنولوژی بر مشکلاتش افزوده می‌شود نه آن‌که حل شود. اگر کمی از دیدگاه و پیر به موضوع بنگریم، نظام جدید در عمل به شکلی آزادی انسان را محدودتر می‌کند، آگاهی ما به آزادی در حال افزایش است ولی توانایی عملی ما در بسیاری از حوزه‌ها کم‌تر و کم‌تر می‌شود. یعنی دیوان‌سالاری و بوروکراسی، مثل قفسی آهنین است که به تعبیر زیبایی و پیر: انسان معاصر ناراضی‌تر از انسان گذشته است زیرا رشد انتظارات او بیش از رشد امکاناتی است که علم و فن‌آوری برایش فراهم کرده است. در گذشته بشر بسیار کم‌تر می‌توانست از امکانات طبیعت بهره بگیرد اما چون انتظارش بسیار کم‌تر بود با رضایت بیش‌تری زندگی می‌کرد تا امروزه که سالی شش لباس عوض می‌کند و یا سالی یک بار دکور خانه‌اش را، مکانش را، ماشینش را عوض می‌کند، او در عرصه انسانی‌اش ناراضی‌تر است. در عرصه اجتماعی هم این‌گونه می‌تواند باشد زیرا گرفتاری‌های برآمده از تمدن جدید چندان زیاد است که اگر همه آدمیان بسیج نشوند و از همه نوآوری‌های خود استفاده نکنند این مشکلات که هر روز فراگیرتر می‌شود، زندگی سخت و سخت‌تری را فراهم می‌آورد. به همین دلیل، گفت‌وگوی تمدن‌ها ضرورت است و نه زیوری برای زیبایی که اگر نشد هم نشود. *در تمام حلقه علوم انسانی*

از این رو می‌گوییم گفت‌وگو نشانه ضعف و یا کاستی در عقل بعضی انسان‌ها و یا بهتر بودن دیگران نیست. گفت‌وگوی تمدن‌ها امکان بهره‌گیری از همه ظرفیت‌های بشری را برای حل گرفتاری‌هایش فراهم می‌آورد. گرفتاری‌هایی که روز به روز پیچیده‌تر و وحشتناک‌تر می‌شود.

○ **گفتمان:** برای گفت‌وگو باید نوعی آماده‌سازی بشود، مثلاً درباره تمدن باید کار اساسی‌تری انجام شود. به ویژه تمدنی که با آن چندان چالشی نمی‌کنند و در مقایسه با تمدن اروپای غربی تا حدودی گوشه‌نشین است باید خود را آماده کند و به فرهنگ خویش زندگی و پویایی نو ببخشد و عناصری از فرهنگ خود را از پستو بیرون بکشد و گردگیری کند. اجزایی از فرهنگ را برای

گفت‌وگوها آماده کند. دیگر آن‌که هر گفت‌وگویی به آماده‌سازی نیاز دارد. وقتی من می‌خواهم با شما گفت‌وگو کنم، نمی‌توانم به عربی صحبت کنم و شما به فارسی پاسخ دهید؛ باید زمینه‌های مشترکی را بنیاد نهاد. زمینه‌های زبانی ضروری‌تر از بقیه زمینه‌هاست. من نمی‌توانم فرهنگ و تمدن تو را، سراپا، نپذیرم و فقط فرهنگ و تمدن خود را قبول داشته باشم، بعد بخواهم با شما گفت‌وگو کنم.

پس شرط‌ها و ملاحظه‌هایی در گفت‌وگو مطرح است که از جمله آن‌ها این دو تا است: یکی این‌که چگونه می‌توانیم فرهنگ خود را آماده و به روز کنیم تا بتواند به شکلی مناسب در برابر تمدن دیگر قرار گیرد و بتواند با او گفت‌وگو کند، و دیگر آن‌که چگونه باید شرایطی فنی گفت‌وگو را فراهم کنیم.

○ تاج‌زاده: این‌که تمدن‌ها هیچ گفت‌وگویی نداشته باشند را نمی‌پذیرم. ما باید فرهنگ گفت‌وگو را بین خود بگسترانیم. تا در جامعه ما بزرگان ما با هم قهر باشند، نمی‌توان گفت فرهنگ گفت‌وگو در این جامعه چیره است. قهر کردن نشان می‌دهد به آن اندازه از رشد ترسیده‌ایم. باید در جامعه قهر نباشد یعنی همه بتوانند به رغم اختلاف سلیقه با یکدیگر گفت‌وگو کنند.

به نظر من، اکنون جامعه ما و به ویژه نسل جوان، برای این منظور آمادگی کاملی دارد و همه را هم با نگاهی درونی دیده است. او دسیسه آمریکا و انگلیس و این‌که سفارت آن‌ها در این‌جا امور کشور را طراحی و در آن دخالت کنند زاندر دیده است. او در فضای آزاد رشد کرده و با شرکت در سرنوشت کشور، خود را مؤثر دیده است. نسل اول انقلاب هم در آن نظام استبدادی رشد کرده بود، هم در این بیست سال حکومت‌داری توانسته است گفت‌وگو را بیاموزد یعنی بسیاری از آن مطلق‌اندیشی‌ها و نگاه‌های حذفی و خشن، تقسیم شهروندان به خودی و غیر خودی در عرصه‌های گوناگون، اندک اندک رنگ می‌بازد. همه فهمیده‌اند و یا می‌فهمند که ما می‌توانیم جامعه را به پیش ببریم و اگر بخواهیم پیشرفت کنیم، چاره‌ای نداریم جز این‌که از همه قابلیت‌ها، توان‌ها و امکانات ملی خود بهره‌برداری کنیم حتی اگر بتوانیم افرادی یا جریانی را به طور کامل حذف کنیم، نباید چنین کنیم.

زندگی و تعامل ما به ویژه ایرانیان متعادل است و بسیار دوست داریم روحیه متعادلی داشته



باشیم و از کسانی که متعادلند خوشمان می‌آید. ما باید با پرورش این ویژگی بتوانیم با دیگران ارتباط برقرار کنیم.

به نظر من، عنصر انسانی اصل، و عنصر فنی فرع است. اگر عنصر انسانی پدید آید کم‌کم ابزارهای خود را هم می‌یابد البته این به معنی غفلت از ابزارهای مدرن نیست، معنایش اصالت دادن به آدمی است. باید به آن‌که پیامی دارد و می‌فهمد و در این دنیا زیست می‌کند ابزارهای لازم را داد. او، دیر یا زود، ابزار فنی رسانیدن پیام خویش را می‌یابد و مردم ما از این نظر قابلیت‌های ذهنی بسیاری دارند چون همواره گرفتار دسیسه بوده‌اند و به راحتی می‌توانند آن چیزها را پیدا کنند و درباره آن سخن‌ها بگویند. من از این نظر خوش‌بین هستم یعنی هم روند داخل را چنین می‌بینم و هم معتقدم که در این بیست سال، حکومت، هم نسل جدید پس از انقلاب را و هم ما را با شتاب به سوی گفت‌وگو و فهم دو جانبه می‌برد.

○ **گفت‌مان:** گروه‌گروه بودن و جدایی در مردم ما واقعیت دارد که با «تکثر» فرق می‌کند و می‌دانیم در بحث کثرت‌گرایی، افراد به رغم اختلاف نظر در چارچوبی کلی اتفاق نظر دارند؛ برای مثال در منافع ملی و یا ارزش‌های مذهبی هم دیدگاه‌ها، اما در روش‌ها، رفتارها، سلیقه‌ها و چیزهایی شبیه به آن کثرت وجود دارد و این خود همان یگانگی و همبستگی است، اما جامعه ما به واقع گروه‌گروه و دسته‌دسته است و نمی‌توانیم یکدیگر را تحمل کنیم. با ادامه این وضع به همراه کثرت‌گرایی ممکن است در گفت‌وگوی تمدن‌ها، نماینده تمدن اسلامی، یک فکر نباشد و چند فکر مخالف آن را نمایندگی کنند. مثلاً در برخورد‌های جناحی، چهره اسلام را یکی خشن و جناح دیگر با مهر و رحمت می‌نمایاند و هر دو درباره یک اسلام هنوز به نظر یگانه‌ای دست نیافته‌اند. یعنی در ساز و کار گفت‌وگوی تمدن‌ها، ابتدا ما باید بتوانیم از نظر فرهنگی به نقطه یگانه‌ای برسیم تا این گفت‌وگو را در سطح فرامرزی ادامه دهیم وگرنه گفت‌وگو امکان نخواهد داشت؛ و بیاموزیم از دیگران هم بشنویم.

در درون کشور، گروه‌های فکری، سیاسی و فرهنگی باید بتوانند با هم گفت‌وگو کنند و با قهر و دعوا و کینه نیز پایان نیابد. این «شنیدن از دیگران» که فعلاً در ایران رواج ندارد، فکر نمی‌کنم تا سال ۲۰۰۱ رواج عام بیابد. شاید به سوی آن حرکت کنیم اما به آن نمی‌رسیم. ممکن است دلیل

آن را نیز بدانیم، چون حتی عده‌ای از گفت‌وگوی تمدن‌ها نگرانند زیرا بخشی از تمدن ما مذهب است و شما می‌خواهید در گفت‌وگو با تمدن شرقی یا غربی او بگویید این بخش از تمدن شما اشکال دارد که اگر شما دلیل‌ها را بپذیرید و بگویید درست است، بخشی از مذهب خود را نفی می‌کنید؛ یعنی نگرانی‌هایی از این‌گونه نیز وجود دارد. بایستی مقداری زمینه گفت‌وگو در داخل، آماده شود که ضمن رسیدن به دیدگاه واحد فرهنگی، در حقیقت، یک دولت فرهنگی حاکم خواهد شد. در این باره نظر خود را بفرمایید.

○ تاج‌زاده: من با قسمت اول سخنان شما موافق نیستم. در کشورهای دیگر هم اجماع در سیاست‌ها و راه‌حل‌ها وجود ندارد حتی در کشورهای غربی زمان جنگ اول، احزاب سوسیالیست و یا کمونیست درباره اصل جنگ و این‌که بجنگند یا نه، اختلاف داشتند. در جنگ از نظر ما، وقتی کشوری با کشور دیگری می‌جنگد، همه ملت باید با هم متحد باشند و بجنگند. اتفاقاً جنگ ما از خیلی جنگ‌های آنان انسجام‌بخش‌تر بود. آن‌ها برای داشتن ثبات سیاسی، چیزی را به اجمال و نه مطلق، پذیرفته‌اند، و آن اینست که برای نظم سیاسی به اکثریت یاری رسانند و حق اقلیت نیز حفظ شود، که جامعه ما نیز آن را پذیرا شده است. تنها همین را پذیرفته‌اند و اجماع دیگری، چه در مذهب یا سیاست و یا فرهنگ ندارند. مثلاً بین حزب کمونیست فرانسه با حزب دست راست یا حزب گلیست‌ها چه اشتراکی می‌توانید پیدا کنید؟ در بسیاری از موضوع‌ها دیدگاهشان متفاوت است. یعنی اختلاف کم‌تر از اختلاف جناح‌های ما نیست. هم‌نظری ما در مذهب، اساسی است. اسلام با هر قرائتی که از آن داریم از هر چیزی که آن‌ها دارند انسجام‌بخش‌تر است. بنابراین به هیچ عنوان نباید اشتباه کنیم و بپنداریم این اختلاف‌ها باعث می‌شود که ما گروه گروه باشیم و «تکثر» نداشته باشیم. نمونه آن همین انتخابات سالم شوراهای بود که در کشور ما برگزار شد. \* بدون آن‌که قطره‌ای خون از دماغ کسی بریزد، دویست هزار نفر انتخاب شدند. این نشان می‌دهد ما در حال آزمون اوج «تکثر» هستیم.

مثال دیگر همین استیضاحی که چند روز پیش انجام شد؛\* گرچه حرف‌های زیادی به هم گفتند. در خیلی از مجالس‌های غربی، نمایندگان مخالف و موافق با هم از این نیز تندتر سخن می‌گویند. اکثریت نیز به ایشان رأی داد و اگر ایشان رأی نمی‌آورد، همه می‌پذیرفتند که وزیر نیست و اکنون نیز همه پذیرفته‌اند که وزیر است و باید کار را ادامه دهد. کاملاً قاعده بازی رعایت می‌شود. ما از این نظر رشد کرده‌ایم چون پایه سیاست ما مذهب است. یعنی سیاست ما به نوعی رنگ و بو و ماهیت اسلامی دارد که خیلی از مشکلات جامعه را خود به خود حل می‌کند. ما از این جهت مشکل زیادی نداریم. من در این باره چون مسئولیت دارم می‌گویم، فکر نکنید چون عده‌ای اقلیت در ایران با خشونت رفتار می‌کنند، جامعه ما انسجام ندارد. به آلمان و فرانسه توجه کنید؛ با این که دوست سال از انقلاب یا استقرار دموکراسی در آن‌ها می‌گذرد در کشورهایشان گروه‌های فاشیستی و خشن دارند که از گروه‌های داخلی ما فاشیستی‌تر و خشن‌تر رفتار می‌کنند، هم تعدادشان بیش‌تر است و هم سازمان یافته‌ترند و هم روش‌هایشان خشن‌تر و بی‌اخلاق‌تر است.

### ○ گفتمان: در درون حکومت نیز چنین هستند؟

○ تاجزاده: بله، قطعاً بخش‌هایی از آن‌ها درون حکومت هستند. یکی از مشکلات حزب‌های ضد فاشیسم آن است که نیروهای درون دستگاه‌های امنیتی، پلیسی و قضایی آن کشورها از گروه‌های فاشیستی حمایت می‌کنند. اگر پشتیبان نداشتند، شناسایی آن‌ها برای دستگاه‌های امنیتی کار آسانی بود و این همه معضل در آلمان، فرانسه یا ایتالیا به وجود نمی‌آوردند. علنی‌تر و سوزان‌تر هم هستند؛ یعنی آشکارا می‌گویند ما فاشیست هستیم و اعتقاد داریم دموکراسی، فریب است و باید ریشه‌اش را کند. مگر در آن کشورها گروه‌های مسلح وجود ندارد و کارهای تروریستی نمی‌کنند؟ کارهایی را که در این دو سال در ایران شد، مقایسه کنید با آنچه در آمریکا یا آلمان و فرانسه شد، با آن‌که آنان

دویست سال سابقه دارند و ما بیست سال. این‌ها شاخص‌هایی نیست که نشان دهد وضعیت ما در این زمینه خیلی بد و وضعیت آن‌ها خیلی خوب است. البته چون ما تجربه کمی از آزادی داریم، طبیعی است که چیزهایی را تمرین کنیم و یاد بگیریم، اما چون فرهنگی غنی داریم، خیلی زودتر از دیگران می‌توانیم به آن دست یابیم و تنوع بیش‌تری هم داریم.

ما در سال ۱۹۹۲ در جشنواره آیینیون که یکی از بزرگ‌ترین جشنواره‌ها در فرانسه است، شرکت کردیم. همان سال «استاد حاج قربان» نیز آمده بود و آن جمله معروف «موسیقی ایرانی انسان را به بهشت می‌برد» عنوان اول بعضی از روزنامه‌های فرانسوی بود. این پیرمرد چقدر در فضایی که نخبگان و هنرمندان جهان جمع شده بودند اثر گذاشته بود. در ملاقاتی با رئیس جشنواره، او گفت: برای تنوعی که در موسیقی و هنرها دارید، به شما تبریک می‌گویم. با آن‌که از مناطق مختلف هنرمندانی آن‌جا بودند، او به ما گفت از ملتی چون شما همین انتظار نیز هست. او خودش پاریس را مثال زد و گفت سابقه چندقرنه دارد اما تنوع و زیبایی شما چندهزارساله است.

بزرگی کار ما به معنای نفی دیگران نیست و نمی‌گوییم کار آن‌ها اساسی نبوده است. ما دارای تکثر هستیم، اگرچه مشکلاتی هم داریم که همه جامعه‌ها کم و بیش دارند ولی خوشبختانه در جامعه ما رو به کاهش است.

نکته دیگر این‌که در صحبت از تمدن، دولت و سیاست خارجی آن مورد نظر نیست. تمدن از تکثر به دست می‌آید و تمدن موقعی تمدن می‌شود که بتواند دیدگاه‌های مختلف، نحله‌های گوناگون، علاقه‌ها و زبان‌های مختلف و حتی مذهب‌های گوناگون را درون خود داشته باشد.

گفت‌وگویی دو تمدن مانند گفت‌وگویی دو آدم نیست که این تمدن در تمامی زمینه‌ها، سیاست و اقتصاد و فرهنگ و مسائل نظامی و اجتماعی و اقتصادی و غیره، یک حرفی داشته باشد، آن طرف هم یک حرف و این دو بنشینند و سخن بگویند. مثل دو کشتی‌گیر یا دو مشت‌زن که مثلاً یکی می‌برد و یکی می‌بازد.

در سخن از یک تمدن مثل تمدن اسلامی، به رغم اختلافات درونی آن، به اجمال چیزهای مشترکی در ذهن شکل می‌گیرد و در این تمدن با همه تنوع و گوناگونی‌اش، درباره برخی مسائل نگاه‌های غالبی وجود دارد اما همیشه اقلیت‌هایی هم بوده‌اند و همیشه اختلاف نظر هم بوده

است و به نظر من همین اختلاف اقلیت و اکثریت، تمدن را می‌سازد. اما اگر یک بُعدی و یک جهتی باشد، بعد از مدتی پویایی آن از بین می‌رود. تمدن فقط در برخورد جدی فکری عمیق می‌تواند پویا باشد. تشکیل مثال جالبی زده است، می‌گوید: در میانه قرن نوزدهم (۱۸۵۰) اندیشه اروپایی در اوج بود زیرا هم «کلیسا» قدرتمند بود و هم «روشنفکر»، و چون در فرانسه این دو در برابر هم بودند، از درون آن، اندیشه زاییده می‌شد زیرا حریفان قوی و دارای سابقه طولانی، حرف‌های پرمایه می‌گویند و در نقد یکدیگر نیز، پرمایه نقد می‌کنند.

درباره تمدن هم این نگرانی نیست که نتیجه داشتن دیدگاه‌های مختلف چه خواهد شد. در اصل، قرار نیست کسی نماینده رسمی تمدن اسلامی باشد و با نمایندگی رسمی تمدن مسیحی سخن بگوید. دیدگاه‌های گوناگون اسلامی در چارچوب کلی با هم اشتراک دارند مثل آفرینش، جهان، انسان، آینده، خدا و معاد. در چشم‌اندازی بسیار کلی با هم اشتراک دارند اما درون آن، عناصر و دیدگاه‌های بسیار گوناگونی وجود دارد که مجموعه آن تمدن است که با ابزارها، صداها و روش‌های مختلف پیام خود را گسترش می‌دهند و دیگران نیز آن را می‌شنوند؛ حتی در یک کشور هم اکثریتی که حکومت دارد، گرایش‌هایی دارد و با حساسیت‌هایش می‌کوشد بخش مربوط به خود را بگیرد، اقلیت هم از آن تمدن بهره خود را می‌گیرد.

در آن طرف نیز وضع همین‌گونه است. در بحث از جنگ تمدن‌ها نیز دیدگاه‌های گوناگونی وجود دارد حتی بعضی از آن‌ها عقیده دارند تمدن پایه خوبی برای تحلیل روند حرکت بشر نیست. بعضی به جنگ و گروهی به صلح باور دارند. برخی می‌گویند تمدن‌ها با هم سازگار نیستند و عده‌ای می‌گویند به سرعت باید جراحی کرد، دیگران عقیده دارند باید بگذاریم تا روند تاریخی آن پیموده شود.

نکته آخر آن‌که اگر مثلاً به هنر نگاه کنید، می‌بینید برای مثال در حوزه ادبیات سایه ادبیات آمریکای لاتین آرام آرام بر سر آمریکا و اروپا و حتی کشورهای دیگر در حال گسترش است و به اراده کسی چنین نمی‌شود. انسان غربی احساس کرده است این حرف، امروز، او را آرام و راضی می‌کند و او خوشش می‌آید. بنابراین هر دو از آن استفاده می‌کنند و اساس گفت‌وگوی تمدن‌ها همین است.

کتابی یا فیلمی در جهان نوشته یا ساخته می شود، به زبان های بسیار زیادی ترجمه می شود. منتها همه از یک کشور خاص نیست چون اگر چنین بود، یک تمدن، غالب و بقیه مغلوب بودند. کتاب مال یکی است، تئاتر مال دیگری، موسیقی مال یکی و فیلم هم مال یکی. این ها اگر پیگیری شود، به آن جا می رسد که تمدنی می تواند در چند رشته حرف های خوبی بزند و در جامعه جهانی اثرگذار باشد.

○ گفتمان: با تشکر از شما.

روزشکاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
برقال جامع علوم انسانی